

بدون شك تشدید فقر و استعمار در کشورهای تحت سلطه با گسترش مناسبات امپریالیستی موجبات افزایش محرومیتهای مختلف را در بین اقشار و طبقات تحتانی این جوامع فراهم آورده است. در این رابطه تأثیرات این مناسبات بر زنان جوامع تحت سلطه از ویژگی برجسته ای برخوردار است. بسیاری از محققین و کارگزاران بورژوا بر این عقیده اند که توسعه مناسبات تحمیلی از سوی امپریالیستها نظیر انقلاب سفید، انقلاب سبز، طرح اتحاد برای پیشرفت و نظایر آن موجبات رهایی زنان در این جوامع را از قید مناسبات ماقبل سرمایه داری فراهم آورده است. اما برای پرولتاریای آگاه این سوال مطرح میشود که این باصطلاح رهایی سر از کجا در آورده و چه چشم اندازی برای حیاط اقتصادی و سیاسی زنان تصویر نموده؟ مقالات و گزارشات تحقیقی که در اینجا به شما ارائه میدهم درك روشنتری از تغییرات منتج از گسترش مناسبات امپریالیستی در رابطه با زنان در چند نقطه جهان عرضه میکند. اولین نمونه تحقیقی است که ماریا مایز پیرامون وضعیت زنان بافنده نارساپور در منطقه آندراپرادش هند.

کار بافندگی از دیرباز در میان زنان طبقات تحتانی این منطقه که در هند، کاست اجتماعی خاصی موسوم به نجسها را تشکیل میدهند، رواج داشت و منافع حاصل از این کار مستقیماً به زنان منطقه تعلق میگرفت. این منافع باعث میشد که زنان طبقات فوق بتوانند در عین حال که در خانه کار میکردند منبع مالی مستقلی رانیز برای خود فراهم سازند. سازمان این تولید خانگی پس از آنکه دو سرمایه دار تصمیم گرفتند در این حوزه سرمایه گذاری کنند، تغییر یافت. این سرمایه داران برای تولید محصول بافندگی، دیگر تقسیم کار قبلی که بر اساس آن هر زن تمامی محصول خود را تولید میکرد مورد استفاده قرار نداده، بجای آن تقسیم کار جدیدی را معمول داشتند. طبق تقسیم کار جدید هر زن تنها بخشی از کالا را تولید میکرد و بخشهای مختلف یکدیگر را تکمیل میکردند. به این ترتیب نیروی کار تمامی زنان بافنده در يك سیستم زنجیره ای مستقیماً تحت تملك و استفاده سرمایه داران قرار میگرفت. تقاضای بازارهای اروپایی برای محصول بافندگی هند در سالهای 1975 تا 1978 سریعاً سیر صعودی پیمود. در دهه 1960 هند هم نظیر بسیاری از کشورهای تحت سلطه مشمول طرح رفزهای ارضی امپریالیستی شد. این رفزها در هند انقلاب سبز نام گرفت.

بر اساس این تقسیمات، سرمایه اندکی در دست قشر معدودی از اهالی منطقه آندراپرادش متمرکز گشت. این افراد که متعلق به کاست کاپو بودند کم کم شروع به سرمایه گذاری در صنعت بافندگی کردند. در این کاست، کار مستقل زنان در سطح اجتماعی محکوم میگردد. بنابراین مردان سرمایه گذار با استفاده از نیروی کار خانگی زنان خود توانستند اعضا کاست تحتانی یا نجسها را از حوزه رقابت در این

رشته خارج سازند. ایدئولوژی حاکم بر این کاست ایدئولوژی مردسالارانه ای بود که منفرد کردن مطلق زنان را برای مردان آسان میساخت. از نظر آنها کار خانگی دارای ارزش اجتماعی نبود. در مورد آن دهقانانی که وضعیت آنان بر اثر اصلاحات ارضی بدتر شده بود، باید گفت مردان این کاست به خود اجازه نمیدادند به کارهایی تن دهند که آنها را از سطح کاست خود پایینتر نشان میداد. ولی زنان آنها اجازه پرداختن به کار خانگی و بافندگی را داشتند. به این ترتیب در نتیجه بیکاری مردان که بر اثر خرابی کشت به بار آمد، زنان به نان آوران خانه تبدیل شدند. بدین ترتیب وضعیت زنان با در نظر گرفتن بار اضافی کار خانگی و عدم برخورداری از آزادی و استقلال اجتماعی در چارچوب ایدئولوژی غالب اجتماعی بدتر شده است.

حال ببینیم روند اصلاحات امپریالیستی بعنوان نمونه دیگر در ایالت "میچو آکان" مکزیکی چه تحولاتی در رابطه با زنان ایجاد نموده است! این نمونه از کم و کیف عملکرد شرکتهای چند ملیتی و تاثیر آن بر زندگی زنان، تصویر نسبتاً روشنی ارائه میدهد.

نمونه کارخانجات بسته بندی توت فرنگی در ایالت میچو آکان مکزیکی نشان می دهد که چگونه شرکتهای چند ملیتی از سنتهای موجود و ایدئولوژی مردسالارانه غالب در جامعه به نفع سرمایه داری جهانی بهره برداری می کنند. در اثر "برنامه اتحاد برای پیشرفت" در دهه 60 بازدهی محصول توت فرنگی مکزیکی افزایش قابل توجهی یافت و در عین حال تمرکز زمین های زراعی در دست شرکت های کشاورزی امپریالیستی را تسریع کرد. دستمزد پائین، عدم برخورداری از حقوق کاری، و فصلی بودن از شرایط کاری کارگران کارخانجات مزبور می باشند. تمامی سرکارگران مرد هستند؛ و کارگران را زنان جوانی تشکیل می دهند که بخش اعظم درآمد خود را خرج خانواده های خود می سازند. بیشتر آنان با خانواده های خود زندگی می کنند و تحت نظارت مستقیم پدر، شوهر و یا مرد خانواده هستند. کسانی که زنان را استخدام می کنند به پدران آنها قول می دهند که دخترانشان را در چارچوب کارخانه کنترل کنند که مبادا اعمال باصطلاح "غیراخلاقی" و برخلاف سنن منطقه از آنها سر بزند. زنان از هر گونه تشکل صنفی کارگری محروم هستند و کار آنها از طرف خانواده بصورت فعالیتی کوتاه مدت و موقتی ارزیابی می شود که تا ازدواج آنها ادامه دارد. پس از آن دیگر نقش تولیدی زن در خارج از خانه از بین می رود. سیستم کارخانه چنان است که بر اثر بروز کوچکترین نارضایتی از کارگران میتوان کارخانه را به مناطق "مناسبت" منتقل ساخت و به این ترتیب هر نوع امنیت کاری برای زنان جوان از بین میرود. بر اثر چنین شرایطی، کار بیرون از خانه و حتی درآمد مستقل نتوانسته آزادی و برابری اجتماعی برای زنان به ارمغان بیاورد، و به این ترتیب تنها استثمار آنها توسط شرکت های چند ملیتی آسانتر شده است. در این میان برداشت های سنتی از وجود اجتماعی زن باعث می شوند که استثمار زنان از سهولت بیشتری نسبت به مردان برخوردار شود. و اما نمونه ای دیگر از مالاوی که کشوری آفریقائی است.

بانك جهانی و زنان روستائی

. این نمونه از کتاب "خانگی کردن زنان" نوشته "باربارا راجرز" اخذ شده است. نویسنده کتاب در بخشی تحت عنوان "کنترل منابع توسط زنان"، مطرح می کند: "با اینکه مدارك موجود هنوز کامل نیستند، با این وجود بنظر می رسد که در جوامع ماقبل استعماری زنان مناطق روستائی منابع مهمی از زمین زراعی را در کنترل خود داشتند. آنها می توانستند در چگونگی استفاده از زمین ها تصمیم بگیرند و تقسیم و استفاده از محصول زمین در دست آنها متمرکز بود. در آن جوامع مفهوم مالکیت حقوقی بشکل مجرد آن هنوز شکل نگرفته و کنترل زمین بیشتر اشتراکی بود تا فردی. تحت چنان شرایطی زنان بعنوان بخشی از قبیله، گروه و یا جماعت روستائی مفروض دارای حقوق متساوی و مهمی در رابطه با استفاده و کشت زمین بودند. حقوق زنان در مناسبات سنتی گروه اجتماعی (کشاورزی یا دامداری (دارای معنی و بار اجتماعی معین و تعریف شده ای از طرف گروه بوده است".

در روابط استعماری، طرح اصلاحات ارضی و باصطلاح مدرنیزه کردن مفاهیم حقوقی مالکیت زمین از سوی امپریالیست ها طبق معیارها و اصولی انجام می شود که کشور مادر آنها را عادی بحساب می آورد. بطور مثال مالکیت زمین تنها برای مرد مورد قبول واقع و برسمیت شناخته می شود. مرد بعنوان بزرگ، و صاحب اقتدار درون خانواده شناخته می شود و قانوناً اوست که از حاکمیت بر زمین بهره میبرد. به این ترتیب آن حقوق سنتی که زن از آن برخوردار بوده با سیستمی اجباری که از بالا توسط دولت وابسته به امپریالیسم تحمیل می شود از بین میرود. این مسئله بخصوص در جوامعی که نقش تیره های مادری در آنجا مهم و مالکیت زمین اشتراکی بوده بیشتر قابل لمس است. نمونه ای از این جوامع از طرف بانك جهانی مورد بررسی قرار گرفته: این مورد در کشور مالاوی در منطقه جنوب آفریقا است و میتواند در این زمینه روشنگر نقش اهرم های سیستم امپریالیستی باشد.

در مالاوی سیستم های تیره مادری دارای موقعیت مهمی در ساختار اجتماعی است. تحت کنترل دولت انگلستان طرح هائی برای ایجاد تغییراتی در ساختار جوامع روستائی مالاوی بمورد اجراء گذاشته شد که به مدل تجدید سازمان روستائی موسوم گشت. این طرح تا سالهای 1958 و 1958 حدوداً 38 درصد مناطق زراعی و حدود 200 هزار هکتار زمین را در برمیگرفت. ولی بعلت مخالفت مردم منطقه این طرح در پروسه چند سال به فراموشی سپرده شد. این مخالفت تا حد زیادی نشاندهنده نیروی مادی تیره های مادری و ایدئولوژی ناشی از این سیستم اجتماعی بود. وظیفه بررسی و تهیه گزارش کار بانك جهانی، در مالاوی بعهد سازمان طرح توسعه زمین لیلنگو بود و کشورهائی مثل کانادا، انگلستان و غیره از مدل طرحهای این سازمان در جوامع وابسته دیگر و مستعمرات استفاده می کردند. هدف اساسی بانك جهانی از این طرحها گسترش روابط پولی و کشاورزی تجاری و نیز ایجاد بازار سرمایه داری برای نیروی کار فوق ارزان است. براین اساس تقسیم اراضی در چنین جوامعی بگفته خود بانك

جهانی هدفی بجز گسترش بازار کار و کالا و مناسبات پولی ندارد. در این رابطه تیره های مادری با اشکال مالکیت اشتراکی مربوط به آن که یکی از خصوصیات عمده کشوری مثل ملاوی است، مشکلات فراوانی را برای عملی کردن چنین طرحهای ایجاد کرده است. در یکی از مدارك موسسه لیلنگو می خوانیم: "مانع اصلی، اصول اشتراکی اولیه ای است که در زمینه زندگی سنتی قبیله شکل گرفته است. هیچ فردی نمیبایست از نظر مادی و اجتماعی در سطحی بالاتر از دیگر افراد جامعه قرار بگیرد... و خانواده گسترده و بزرگ این جوامع، همراه با مسئولیت ها و وظایف نامحدودش ضمانت حفظ این سیستم را بر عهده دارد."

در سند دیگری درباره منطقه چوا(تدجلا (در ملاوی می خوانیم: "تحت سنت های چوا، زمین نمیتواند خاصیت بازاری يك کالا را به خود بگیرد. يك فرد میتواند قسمتی از زمین را برای چندین سال مورد استفاده قرار دهد ولی نمیتواند "صاحب" آن باشد... در نتیجه فرد، مالك آن قسمت از زمین نیست ولی دارای حقوقی در رابطه با آن می باشد. اتوریته ای که کنترل و استفاده از حقوق فوق را تضمین می کند در دست بزرگان روستاست). " ص 133 (سرمایه مالی با از بین بردن حق اشتراکی مالکیت زمین و نابود ساختن زیربنای مادی تیره های مادری در این جوامع، مالکیت حقوقی و قانونی زمین را به مرد رئیس خانواده تفویض می کند. قوانین اروپائی و مفاهیم حقوقی مالکیت مورد استفاده قرار می گیرند تا رابطه سنتی و درونی جامعه تحت الشعاع منفع سرمایه جهانی دگرگون شوند. در طرحهای تقسیم اراضی، مالکیت زمین به رهبر خانواده که از طرف دولت استعماری جز مرد شناخته نمی شود، تعلق می گیرد و بر محرومیت زنان این جامعه که تا دوره ای از محرومیت های بالنسبه کمتری نسبت به مردان برخوردار بودند، افزوده می شود.

بنابراین همانطور که ملاحظه می شود نتیجه تاثیرات مناسبات امپریالیستی خصوصاً در جوامع روستائی کشورهای تحت سلطه بر زنان، چیزی جز تشدید محرومیت های اقتصادی و سیاسی، تشدید وابستگی و اتکاء آنان به مرد، و به يك کلام چیزی جز تثبیت موقعیت درجه دومی زن، نبوده است. اصلاحات ارضی امپریالیستی و تاثیرات آن بر روستاهای بوئرا احمدنومه ای که در زیر می آوریم تنها گوشه کوچکی از تاثیرات حرکت سرمایه امپریالیستی و کلا طرح رفرمهای دهه 40 شمسی را بر موقعیت زنان ایرانی در بخشهای روستایی نشان میدهد. با وجود محدود بودن چارچوب این تحقیق و نقائص عمومی آن میتوان از آن برای بررسی بعضی از این تغییرات استفاده کرد.

اریکا فریدل(جعدزا حدجثس (يك محقق زن آلمانی زندگی زنان روستایی بوئرا احمد را در بین سالهای 1960 و 1975 مورد بررسی قرار داده و خطوط کلی تغییراتی را که بر اساس گسترش روابط سرمایه داری پس از اصلاحات ارضی امپریالیستی در این منطقه روی داده ارزیابی کرده است.

از دیرباز در این منطقه رهبر عشیره عملاً بصورت يك زمیندار بزرگ عمل میکرده، او همچنین میانجی عشیره و دولت مرکزی بوده است. این رابطه قدرت بین دولت مرکزی و عشیره تا سال

1342 ادامه یافت و با ترور خان بزرگ بوئراحمد توسط دولت پایان یافت و قدرت محلی در بین کدخداهای روستاهای کوچکتر تقسیم شد. عشیره پس از اصلاحات ارضی تمامی نقش عملی سیاسی و اقتصادی خود را از دست داده، و تنها بصورت مفهومی عام که همه خود را جزئی از آن میدانند، به حیات خود ادامه میدهد. دهقانان عشیره بعد از اصلاحات ارضی از لحاظ حقوقی بصورت زارع مستقل مطرح شدند. لیکن ساختمان درونی خانواده تغییری نکرده و حتی زمین نیز بر اساس طرح های اصلاحات ارضی بطور کامل تقسیم نشد. در پروسه رشد روابط پولی، بازار کالایی و ظهور کشاورزی تجاری و بر تحرك رباخواران گوناگون هرگونه استقلال اجتماعی و اقتصاد دهقانان از بین رفت.

تا سال 1348 عملاً ثابت شده بود که دهقانانی که به این شکل صاحب زمین شده بودند توانائی حفظ و بقاء تولید خود را از دست داده اند. در اواسد دهه 1350 بخش وسیعی از دهقانان مجبور شدند با کارهای فعلی و انواع گوناگون کارهای مزدوری حیات خود را تضمین کنند. در نتیجه این تغییرات روستا از يك واحد اقتصادی خودکفا اساساً به يك مصرف کننده تبدیل شد. فعالیت تولیدی روستاها قبل از اصلاحات ارضی بر اساس جنسیت زن و مرد تقسیم شده بود. مردان محصولاتی مثل گندم، جو، میوه جات مختلف، تریاک و گاهی پشم تولید می کردند. بیشترین بخش محصول مردان توسط مالک تصاحب می شد. زنان حدود 90 درصد نیازهای روزمره را فراهم می کردند: حبوبات، سبزیجات و غیره. هیچگونه همکاری در دو بخش مزبور بین زنان و مردان وجود نداشت و هر يك تنها در چارچوب تقسیم کار موجود فعالیت خود را ادامه میدادند. با وجود این فعالیت تولیدی زنان بخش مهمی از نیازهای خانواده و روستا را در برمیگرفت. اما در این منطقه همچون بسیاری از مناطق دیگر روستایی ایران سهم بسیار مهم زنان در تولید بطور کلی بحساب نیامده در ملاحظات آماری رژیم اسلامی همچون رژیم شاهنشاهی آنطور که باید و شاید منعکس نمیگردد. بعنوان مثال در اکثریت قریب به اتفاق مناطق روستائی فعالیتهایی نظیر صنایع دستی، تولید جهت مصرف خانواده، نگهداری از حیوانات، کارهای فصلی مانند مبارزه با آفات و حشرات، تهیه آب و سوخت، پاک کردن و خشک کردن حبوبات و میوه جات، دوشیدن شیر، نخ ریسی، بافندگی، قالیبافی، نان پزی، آشپزی، بچه داری و سایر کارهای مربوط به خانه بطور کامل در آمارگیریها بحساب نمی آیند. بنا بر سرشماری سال 1355 در گروه روستا نشینان شاغل در ایران 11 درصد از زنان و 464 درصد از مردان تشکیل شده است. زنان چیزی را از پدران خود به ارث نمی بردند و به این ترتیب دارای موقعیت مستقلی از نظر اقتصادی نبودند. تنها دارائی زن تعلقات خصوصی او، لباس ها و جواهرات است که پدر و یا شوهر به او داده اند. يك زن به این ترتیب تمام فعالیت خود را معطوف خانواده کرده و دارائی او از آن خانه است. تنها در چارچوب خانواده و در سایه مرد است که زندگی زن مفهوم پیدا می کند. موقعیت زن در جامعه از طریق رابطه اش با شوهر و یا پدر معین می شود. زن وابسته و تحت حمایت اقتصادی مرد

است و همچنان که مرد سنتاً می‌بایست يك كودك را حمایت کند بهمین ترتیب زن نیز بعنوان وابسته مرد محسوب می‌شود. فعالیت "مناسب" برای زن همانا فعالیتی است که به نوعی به خانواده و نیازهای آن مربوط می‌شود مثل خانه داری، بچه داری و شستن لباس ها. در برداشت های سنتی روستائی زنی که به کمی بیش از فعالیت های مربوط به خانواده و خارج از آن فکر کند و یا عمل نماید بعنوان زنی شلخته، تنبل و غیره شناخته می‌شود.

با اینهمه فعالیت تولیدی درون خانه و نقش اقتصادی مهم زن دارای مفهوم اجتماعی شناخته شده و سهمی در سطح جامعه روستائی بود و کار زن مکمل کار مرد بشمار میرفت. این کار تولیدی درون خانواده و بخش های تولیدی دیگر فعالیت معنی داری را برای خود زن بوجود می‌آوردند و بدین ترتیب زن خود را بعنوان موجودی با مسئولیت و ارزش اجتماعی خاصی - البته در همان چارچوب تبعی و مطیع نسبت به سالار خانه - ارزیابی می‌کرد.

در نتیجه اصلاحات ارضی و تلاشی جامعه بسته روستائی و درواقع بوجود آمدن اشکال دورگه در مناسبات، وضعیت دهقانان و ایل نشینان بوئراحمد دچار تغییراتی اساسی شد. زنان پس از گسترش شرکت های تعاونی روستائی، تولید محصولات خانگی بخصوص نیازهای روزمره را متوقف ساختند و جای آنها را با محصولات آماده مصرفی و وارداتی پر کردند.

در پروسه دهه 1350 با نمودار شدن ورشکستی طرح های اصلاحان ارضی، رشد تورم و گسترش واردات محصولات مصرفی از خارج و نابودی تولیدات سنتی داخلی وضعیت کشاورزی بوئراحمد نیز دچار افت چشمگیری شد. بالا رفتن خرج تولید برای کشاورزان و خرده مالکان از يك طرف و ثابت ماندن قیمت محصولات تولید شده کشاورزی توسط دولت هرچه بیشتر وضعیت وخیم تری را برای روستائیان بوجود آوردند.

با افت دامداری و همراه با آن نزول تولیداتی مثل شیر، پشم و قالیبافی که از تولیدات مختص زنان بود نیز رو بنابودی رفت. وظایف و مسئولیت های سنتی زنان نیز کم کم از بین رفتند. حتی گسترش تولید چغندر قند برای کارخانجات قندسازی نیز با وجود آنکه برای مدت کوتاهی زنان را در تولیدات کشاورزی درگیر ساختند، لیکن تولیدات محصولات اینچینی نتوانستند منافع دهقانان را برآورده سازند. بهمین دلیل مردان بدنبال یافتن کارهای فصلی بخصوص ساختمان سازی از مناطق قبیله ای و روستائی کوچ کردند و زنان عملاً از تمامی فعالیت های سازنده خود و برآوردن نیازهای اجتماعی منطقه خود محروم شدند و بصورت خانه داران شهری درآمدند. نیازهایی مثل صابون و آرد و غیره دیگر در خانه تولید نمیشد، بلکه از شرکت های تعاونی روستائی خریداری می‌گردید. به این ترتیب زنان از هرگونه نقشی در چارچوب خانه و نیازهای آن محروم شده و در کنار آن با نبود ظرفیت کافی صنایع جدید شهری و عدم توانائی آنها به جذب نیروی آزاد زنان آنها حتی برای کوچکترین نیازهای خود به مردان وابسته شده و این زیربنای مادی توانست شرایط بهتری را برای تحکیم بیشتر مردسالاری درون جامعه

بوجود آورد.

نمونه های بالا بخوبی نشان می دهند که سرمایه مالی در ربط و گسترش مناسبات سرمایه داری در جوامع تحت سلطه به شکلی کاملاً ناموزون و در عین حال پیچیده عمل می نماید و تغییراتی را که در چنین جوامعی بوجود می آورد تابعی هستند از نیازهای بازارهای جهانی. اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که بسط و گسترش این مناسبات در چنین جوامعی خواهد توانست از نظر اقتصادی، ایدئولوژیک و یا فرهنگی همان اشکال، چارچوب ها و مکانیزم های اجتماعی را بوجود آورد که در کشورهای پیشرفته امپریالیستی بوجود آمده اند. سرمایه داری در چنین جوامعی تنها آن تغییراتی را امکانپذیر می سازد که شرایط برآوردن آسانتر نیازهای او را فراهم کنند. بهمین ترتیب تغییراتی که در اشکال خانواده و مناسبات تولیدی بوجود می آیند نیز تابعی از چنین ویژگیهائی هستند. رسوبات ایدئولوژیک و روبنایی فنودالیسم و نیز مناسبات ماقبل سرمایه داری در عین ضربه خوردن، خرد و نابود نشده و بخشهایی از آنها که قادر به آسانتر کردن پروسه کسب فوق سود امپریالیستی هستند، حفظ میشوند. از طرف دیگر آن مناسبات اجتماعی که میتوانند مانعی بر سر راه چنین جریانی شوند، بطور مثال بقاء سیستمهای سنتی و جمعی مالکیت و روابط خانوادگی نشئت گرفته از آن با خشونت هرچه بیشتری نابود میشوند. ولی نمونه های بالا همچنان نشان میدهند که وجود سنتهای اجتماعی و اشکال ایدئولوژیک آنها خود نیروهای مادی بسیار واقعی و پر قدرتی هستند. از طرف دیگر در نقاط دیگری که مناسبات امپریالیستی، شرایط جدیدی برای حصول مافوق سود بوجود آورده اند، امکانات و زمینه بهتری برای مستحکم تر شدن بندهای ایدئولوژیک و اجتماعی برای اعمال محدودیت بیشتر بر آزادی و استقلال زنان ایجاد میشوند؛ و بخصوص در جوامعی که مردسالاری بصورت یک پدیده عام شکل گرفته، گسترش مناسبات امپریالیستی این پدیده را با قدرت بیشتری به نیرویی مادی تبدیل میکند.

بهر حال چه در روستاهای بوئراحمد و چه در سایر نواحی روستایی، آنچه بندهای استثمار مضاعف بر زنان را تحکیم می بخشد، و آنچه آنان را به کارکن بی جیره و مواجب تنزل میدهد، تعیین موقعیت اقتصادی زنان درون خانواده است. آنچه زنان انجام میدهند حتی در کارهای تولیدی آشکار و بیرون از چارچوب خانه و خانواده، بطور "طبیعی" جزئی از کار خانگی محسوب میشود؛ بدین ترتیب از آنجا که موجودیت زن اساساً در محدوده خانواده تعریف میشود، و از آنجا که فعالیتهای تولیدی و خدماتی او بدلیل غلبه مناسبات مردسالارانه در جهت خدمت به منافع خانواده طبقه بندی میشود، استثمار مضاعف زنان امری محتوم بوده، و در اشکالی پوشیده و رذیلانه همواره در جریان است. بنابراین شرط لازم برای خلاصی زنان از این استثمار، دگرگونی ریشه ای خانواده، یعنی نفی نقش آن بعنوان یک سلول پایه ای اقتصادی در جامعه طبقاتی و از میان بردن مناسبات مردسالارانه است. کاری که تنها از عهده یک دولت انقلابی تحت رهبری پرولتاریا بر می آید.